

فرار از به سوی پرتگاه

فرناز قلعه دار
روزنامه‌نگار

در آهنگی بازداشتگاه با صدای گوشخراشی باز شد. مأمور پلیس خودش را کنار کشید و دخترکی لاغراندام و رنگ و رو پریده را که کنارش ایستاده بود با اشاره دست به داخل هدایت کرد. وقتی دختر با قدم‌های لرزان و هراسان داخل بازداشتگاه رفت دوباره صدای آژاردهنده لولای در آهنگی را شنید و پشت سرش صدای قفل کردن و بعد هم سکوتی عمیق. ناخودآگاه ترسی عجیب به دلش رخنه کرد. هرگز تصور نمی‌کرد یک روز کارش به اینجا بکشد. با دیدن اتاقک بازداشتگاه کلانتری مات و مبهوت مانده بود لحظاتی به در و دیوار و جملات و شکل‌های ریز و درشتی که یادگاری نوشته بودند خیره شد. موکت رنگ و رو رفته و آدم‌های فرسوده‌تر از زیرانداز که گوشه گوشه بازداشتگاه روی زمین ولو شده بودند حالش را دگرگون کرد. هنوز گیج و مبهوت بود که زنی با صدایی گرفته و لحنی بی ادبانه گفت: دختر کوچولو تو چرا اومدی اینجا؟

ترنم نگاهی به چهره او انداخت. ترسش بیشتر شد. زن دوباره پرسید: موادفروشی یا با کسی گرفتنت؟ نکنه دزدی کردی؟

بعد بدون اینکه منتظر پاسخ ترنم بماند گفت: مهم نیست چی کار کردی ولی معلومه اولین باره که سروکارت به اینجا افتاده منم وقتی برای اولین بار پام به کلانتری و بازداشتگاه باز شد مثل تو ترسیده بودم اما الان عین خیالم نیست.

بعد هم به طرز زنده‌ای قهقهه‌های سر داد و گفت: اولین بار خیلی بچه بودم همسن و سال تو یک مرد عوضی فرییم داد و از خانه فرار کردم اما بعد از چند روز ولم کرد نه روی برگشت به خونه را داشتم نه جایی برای ماندن و زندگی این بود که نابود شدم. یه روز دزدی کردم یه روز موادفروشی یه روزم تن فروشی.

ترنم با شنیدن سرگذشت زن جوان ناخودآگاه آینده مشابهی را برای خودش تصور کرد و به خود لرزید. وقتی آن زن از ۱۰ سال قبل و داستان فرارش از خانه سخن می‌گفت ترنم خودش و زندگی آینده‌اش را در آینه دید.

ترنم هم مثل آن زن نخستین بار فریب خورده بود. قربانی پسر شیطان صفتی شده بود که به او قول زندگی رؤیایی و برآورده کردن آرزوهایش را داده بود و دختر ساده دل و زودباور که هنوز ۱۶ بهار از عمرش نگذشته بود به امید رسیدن به زندگی ایده‌آل خانه پدری را ترک کرد و دنبال فرهاد و آرزوهایش رفت اما خیلی زود فهمید که او مرد رؤیاهایش نبوده و یک روز صبح که چشم باز کرد نه از فرهاد خبری بود و نه از رؤیاهایش فقط تنها مانده بود با یک دنیا حسرت. نه روی بازگشت به خانه داشت و نه سرپناهی که شب را در آنجا آرام بگیرد. این گونه بود که در دومین شب سرگردانی‌اش در حالی که در یکی از پارک‌های تهران از فرط خستگی و گرسنگی از حال رفته بود از سوی مأموران گشت کلانتری دستگیر شد.

صبح روز بعد ترنم را به دادسرا فرستادند تا قاضی برایش تصمیم بگیرد. در حالی که جلوی در شعبه

کنار مأمور بدرقه به انتظار ایستاده بود ناگهان در میان شلوغی جمعیت چشمش به مادر و برادرش افتاد.

از ترس پشت مأمور پنهان شد و گفت: اینا از کجا پیداشون شد؟ مأمور همراهش گفت: چی شده؟ ترنم گفت: توروخدا کمکم کن اگه برادرم منو ببینه کارم تمومه.

هنوز حرفش تمام نشده بود که صدای فریاد برادرش او را در جا میخکوب کرد. اگر دخالت اطرافیان نبود از دست برادرش جان سالم به در نمی‌برد. دقایقی بعد دخترک نالان و گریان وارد شعبه بازپرسی شد. قاضی اجازه نداد مادر و برادرش وارد اتاق شوند. وقتی ترنم روی صندلی نشست قاضی گفت: چرا از خانه فرار کردی؟ دخترک در حالی که هنوز اشک می‌ریخت گفت: همین الان یک نمونه‌اش را دیدید دیگه از وقتی خودم رو شناختم زیر مشمت و لگد برادر و پدرم بودم. ما از یک خانواده سنتی هستیم و چند سال قبل از شهرستانی جنوبی به تهران آمدم. اما پدرم بشدت متعصب است و نگاهش به زن و دختر سخت‌گیرانه، برادرانم را هم مثل خودش تربیت کرده است زن در خانواده ما هیچ حقی ندارد جز کتک خوردن.

برای رفتن به مدرسه حتماً باید همراه مادر یا یکی از برادرانم از خانه بیرون می‌رفتم. یک بار به خاطر اینکه موهایی بلندم از پشت مقنعه بیرون مانده بود برادرم شبانه موهایم را قچی کرد.

آقای قاضی هر بار کسی به اشتباه شماره تلفن خانه ما را می‌گرفت برادرانم به من تهمت می‌زدند که حتماً کسی با من کار داشته و... مادرم هم هیچ دفاعی از من نمی‌کرد. البته خودش هم وضعیتش بهتر از من نیست فقط او به این وضع عادت کرده و فکر می‌کند باید همین طوری زندگی کند.

قاضی پرسید: پس با این همه سخت‌گیری چطور با فرهاد آشنا شدی؟

در فضای مجازی با او آشنا شدم از وقتی کرونا آمد و کلاس‌ها مجازی شد به ناچار برایم گوشی خریدند و من هم کم‌کم همه سرگرمی و دلخوشی‌ام همین گوشی بود. در یکی از شبکه‌های اجتماعی با او آشنا شدم

اما اشتباه کردم. وقتی بی‌محبتی اعضای خانواده‌ام را می‌دیدم بیشتر به ادامه ارتباطم با او علاقه‌مند می‌شدم. من محبت ندیده بودم. حرف عاشقانه نشنیده بودم و ناخواسته وقتی فرهاد با حرف‌ها و رفتار به ظاهر محبت آمیزش مرا مجذوب کرد نمی‌دانستم قدم در راه نابودی زندگی‌ام می‌گذارم. قاضی پس از شنیدن حرف‌های دخترک و صحبت با مادر و برادر دختر فریب خورده از آنها خواست تا تعیین تکلیف نهایی پرونده، او را به خانه ببرند. اما زن میانسال در کمال ناباوری گفت: من دیگر نمی‌تونم او را به خانه برگردانم و از او محافظت کنم چرا که پدر و برادرانش او را می‌کشند. وقتی داشتم به دادسرا می‌آمدم شوهرم گفت اگر ترنم را با خودت بیاوری تو را هم به خانه راه نمی‌دهم. آقای قاضی من چه کار کنم؟

ترنم با شنیدن حرف‌های مادرش به گریه و التماس افتاد و به قاضی گفت: خواهش می‌کنم مرا تحویل خانواده‌ام ندهید. مطمئنم پدرم مرا می‌کشد. تو را به خدا مرا به زندان بفرستید.

قاضی که از شنیدن التماس‌های دختر نوجوان بشدت متأثر شده بود، گفت: دخترم تو هنوز کم سن و سال و بی‌تجربه هستی مطمئن باش خانواده‌ات هر چقدر هم که سختگیر باشند ارزش خانه و خانواده خیلی بیشتر از زندان است. خانواده‌ات برای محافظت از تو است. مطمئنم اگر به زندان بروی خیلی زود پشیمان می‌شوی. زندان جای تو نیست؛ زندگی در کنار پدر و مادر هرچند سختگیر و خشن باشند حتی با یک روز زندگی در کانون و زندان قابل مقایسه نیست؛ سپس در حالی که از مأمور بدرقه می‌خواست ترنم را از اتاق بیرون ببرد دستور داد تا پدر این دختر را نیز به دادسرا بیاورند. ساعتی بعد زن میانسال، همسر و پسرش وارد شعبه شدند قاضی پس از صحبتی طولانی با آنها و گرفتن تعهد مبنی بر اینکه اگر با دخترشان رفتاری نامناسب و خشن داشته باشند با آنها برخورد قانونی خواهد کرد؛ ترنم را تحویل خانواده‌اش داد و گفت: این بار بخت با شما و دخترتان یار بود که ماجرا به خیر گذشت و دخترتان را صحیح و سالم تحویل گرفتید اما بهتر است برای اصلاح روابط خانوادگی و عاطفی با فرزندان‌تان فکری کنید و پیش مشاور بروید چون ادامه این روند به صلاح شما و فرزندان‌تان نیست.

دیدگاه

بچه‌هایمان را فراری ندهیم

برخوردهای خشن و نادرست والدین با فرزندان بخصوص دختران در سنین نوجوانی بی تردید تبعات ناخوشایندی برای خانواده به دنبال خواهد داشت.

با وجود آنکه این روزها نهادهای مرتبط با خانواده و مسائل تربیتی و رفتاری در مورد نحوه برخورد با فرزندان و نکات تربیتی آموزش‌های لازم را در رسانه‌ها مطرح می‌کنند اما هنوز هم هستند خانواده‌هایی که با رفتار اشتباه خود و تربیت نادرست باعث دردسر بزرگ‌تری برای خود و فرزندان‌شان می‌شوند که همانا فرار دختران از خانه است. وقتی خانواده‌ای با چنین مشکلی دست به گریبان می‌شود، حتی در این زمان هم بسیاری از خانواده‌ها راهکار برخورد با این اتفاق را نمی‌دانند و چه بسا با رفتاری اشتباه سرنوشتی تلخ تر را برای خود و دخترشان رقم می‌زنند. در حالی که می‌توانند با کمک گرفتن از پلیس، اورژانس اجتماعی و برخی نهادهای مرتبط با این امر، نه تنها اشتباه گذشته را جبران کنند بلکه از وقوع اشتباه بزرگ‌تری پیشگیری کنند.

براساس آنچه آمارها نشان می‌دهند کودک‌آزاری و خشونت والدین اصلی‌ترین عامل فرار دختران از خانه است و در مرحله بعد دوستی‌های مجازی و خیابانی و فریب و روابط نامتناسب با افراد ناباب. اما به گفته کارشناسان، اگر فرزندان در محیط خانواده از محبت پدر و مادر و روابط عاطفی صحیح برخوردار باشند، به ندرت فریب عشق‌های دروغین و افراد شرور را می‌خورند و در دام هوسرانی آنها گرفتار می‌شوند.

برخی از انگیزه‌های فرار در نوجوان به خاطر اجبار و تحت فشار قرار دادن آن‌ها از سوی خانواده برای رسیدن به خواسته‌های آنها است. همچنین گاهی والدین برای رسیدن به خواسته‌هایی که برای فرزندشان دارند، به سرکوب او متوسل می‌شوند. اما کاش بدانیم فرزندان ما بخصوص در سنین نوجوانی با وجود اینکه نیاز به آموزش و حمایت دارند اما صاحب عقل و اختیار هم هستند، بنابراین لازم است پدر و مادر برای ایجاد یک رابطه سالم بین خود و با فرزندان و محیطی آرام در خانه، تلاش کنند و ضمن ارائه آموزش‌های لازم، آن‌ها را در تصمیمات زندگی سهیم بدانیم و از لجبازی و خشونت با آنها پرهیز کنند.

